

گزارشی از زندگی خصوصی آقای فردوسی

از 17 خرداد 1338 که حساب کنیم حدود 53 سال است که آن بالا ایستاده‌ای و به ازای 30 سال خدمت بی‌شائبه در ارتفاعی حدود ...



کودک همراه فردوسی در اغلب مجسمه‌ها چه کسی است؟

گزارشی از زندگی خصوصی آقای فردوسی

از 17 خرداد 1338 که حساب کنیم حدود 53 سال است که آن بالا ایستاده‌ای و به ازای 30 سال خدمت بی‌شائبه در ارتفاعی حدود 12 متر، با سرفه‌ای غلیظ، نئون‌های تهران را تماشا می‌کنی!

مردمی که لابه‌لای باران تند بهاری در پیاده‌روها قدم می‌زنند، دلار به دست‌هایی که این روزها بازارشان کمی از سکه افتاده است و حجم خودروهایی که پشت چراغ‌های قرمز صف کشیده‌اند و گاه و بی‌گاه با بوقی ممتد آلودگی صوتی را به آلودگی هوا می‌افزایند.

همه این تصاویر و اتفاق‌ها برای تو آشناست، البته ما هم برای تو کم نگذاشته‌ایم؛ شاید دیوان تو را نخوانده باشیم؛ ولی حداقل درباره نام، میدان و خدمات تو چیزهایی شنیده، خوانده یا دیده‌ایم!

آقای فردوسی! امروز روز بزرگداشت شماسست و خیلی‌ها در این روز در محافل، مجالس، نشست‌ها و کنگره‌های تخصصی از شما، شاهنامه و خدمات بسیاری که برای ایران‌زمین انجام داده‌اید سخن خواهند گفت و به پرسش‌های بسیار عمیقی درباره آثار و جایگاه شما در تاریخ ادبیات ایران و جهان پاسخ می‌دهند!

البته در ارتباط با شما و زندگی و آثارتان، سوال‌های مردمی بسیاری وجود دارد که هیچ‌گاه و در هیچ کنگره و بزرگداشتی مطرح نمی‌شود؛ سوال‌هایی که ذهن خیلی از مردم را می‌دانم مشغول خودش کرده است؛ مثلاً همین دیروز در اتوبوس BRT (چیزی شبیه رخس که 500 نفر سوارش شده باشند) وقتی روبه‌روی شما منتظر سبز شدن چراغ محترم راهنمایی و رانندگی ایستاده بودیم يك نفر پرسید: آخرش نفهمیدیم فردوسی ازدواج کرده بود یا نه؟

یکی دیگر از رخس‌سواران هم پرسید: این پسر بچه‌ای که کنار شما نشسته است، کیست؟

می‌بینید! مردم همیشه دوست داشته‌اند در زندگی خصوصی «سوپراستار«ها سرك بکشند؛ حالا فرقی نمی‌کند محمدرضا گلزار و نیکی کریمی باشد یا جناب‌تان که حدود 10 قرن پیش رخ در نقاب خاك کشیده‌اید.

راستش را بخواهید احساس کردم امروز به مناسبت بزرگداشت شما و به جای پرداختن به گزارش‌ها و گفت‌وگوهایی که همه‌ساله به تکرار درباره چیره‌دستی جناب‌تان در سرودن شاهنامه و احیای زبان و ادبیات فارسی منتشر می‌شود کمی به سوالات مردمی پاسخ بدهم و تکلیف این کودک زبان‌بسته را که همین‌طور در اغلب مجسمه‌ها در کنار شما نشسته است يك بار برای همیشه روشن کنم.

برای شروع این گزارش با اجازه‌تان يك توضیح مختصر از مجسمه باید بنویسم، مجسمه‌ای که ثمره تلاش مرحوم استاد ابوالحسن‌خان صدیقی – پدر مجسمه‌سازی نوین ایران – است و انصافاً پیش خودمان بماند برای شما سنگ‌تمام هم گذاشته است. حیف که قدرش را نمی‌دانیم و حال و روز شما با توجه به انواع آلودگی‌های زیست‌محیطی چندان بسامان نیست!

اما داستان این مجسمه از سال 1337 آغاز می‌شود یعنی زمانی که انجمن حفظ آثار و میراث ملی ساخت آن را به استاد ابوالحسن‌خان صدیقی پیشنهاد می‌کند (این روزها به آن می‌گویند سفارش و هنر سفارشی) که البته در آن زمان روانشاد صدیقی در ایتالیا به سر می‌برده است، اما بلافاصله کار را آغاز می‌کند و ظرف مدت زمان يك سال مجسمه شما را از جنس سنگ مرمر می‌سازد.

با نصب این مجسمه در میدان فردوسی تهران به نوعی نماد شما در چند دهه اخیر شکل می‌گیرد و از روی این مجسمه در ابعاد مختلف و با جنس‌های گوناگون مجسمه‌های بسیاری ساخته و فروخته می‌شود.

نکته: بر آن نیستیم که آن کودک خرد، زال باشد، زیرا پذیرفتنی نیست از میان چهره‌های پُر شمار شاهنامه، آن پیکر تراش یا تندیس‌ساز زال را برگزیده باشد

اما این که آن کودک در کنار شما چه کسی است و منظور مجسمه‌ساز دقیقاً چه چیزی بوده است پرسش شاید دشواری باشد، اما آنچه فریدون صدیقی فرزند استاد صدیقی درباره مجسمه می‌گوید از این قرار است: در قسمت پایین مجسمه شما، پیکر کودکی زال – از

شخصیت‌های شاهنامه - تصویر شده است و چون زال روی کوه قاف بزرگ شده، بنابراین پایه مجسمه به صورت يك تخته‌سنگ طبیعی طراحی شده که حکایت از داستان زندگی زال دارد.

روایت فرزند مجسمه‌ساز تا حدود زیادی به نظر دکتر جعفر یاحقی، شاهنامه‌پژوه و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی نزدیک است.

یاحقی هم معتقد است تصور ابتدایی از این کودک که در کنار شما قرار گرفته همان «زال؛ است؛ او درباره دلایلش هم این‌گونه توضیح می‌دهد: از نظر ظاهری موهای سفید آن کودک به زال شباهت دارد و از طرفی زال با کیفیت خاصی متولد و در دامن سیمرغ بزرگ شده است که همین نوعی مفهوم متافیزیکی را همراه دارد.

این شاهنامه‌پژوه ادامه می‌دهد: خانواده زال را فردوسی بزرگ کرده است؛ رستم، سهراب و... همه ریشه در زال دارند و به نوعی می‌توان گفت که زال نماد پهلوانی در شاهنامه است.

او تاکید می‌کند: این کودک در واقع این مفهوم را می‌خواهد القا کند که حماسه‌ها و اسطوره‌ها پیش از فردوسی هم در منابع کهن وجود داشته است، اما این فردوسی بود که مانند طفلی دست آنها را گرفت و به اوج رساند؛ همان‌طور که خودش می‌گوید:

که رستم یلی بود در سیستان

منم کردمش رستم داستان

اما دکتر میرجلال الدین کزازی، استاد پیشکسوت و یکی از شاهنامه‌پژوهان شناخته‌شده کشورمان نظر دیگری دارد؛ او که شاید سخن، کلام و گویشش بیشترین نزدیکی را به شما و روزگارتان در قرن 4 هجری دارد، این‌گونه پاسخ می‌دهد: بر آن نیستم که آن کودک خُرد، زال باشد، زیرا پذیرفتنی نیست از میان چهره‌های پُرشمار شاهنامه، آن پیکرتراش یا تندیس‌ساز زال را برگزیده باشد.

او ادامه می‌دهد: من می‌انگارم که شاید خواست او آن بوده است که به شیوه‌ای نمادین و بر پایه ساختار شاهنامه، زبان پارسی را در آن کودک به نمود بیاورد.

کزازی می‌افزاید: فردوسی این کودک را آنچنان پرورده و بالانده است که بُرنایی گردیده است جاودانه، برومند و شاداب! و به سخن دیگر فردوسی کاری را که پیشینیان او تا آن زمان انجام داده بودند به پایان برده است و از همین روی است که شاید آن کودک در دامن فردوسی دیده می‌شود.

این استاد دانشگاه تاکید می‌کند: این گزارشی است که من از دید خود از این تندیس زیبا دارم و پاسخ بی‌چند و چون را اگر می‌خواهید، باید از آن پیکرتراش بپرسید که چهره در خاک پوشیده است!

آقای فردوسی! در این گزارش و با توجه به محدودیت فضا و تعداد کلمه سعی کردم حداقل به يك پرسش مردمی و کاملاً خانوادگی در ارتباط با شما پاسخ دهم.

امیدوارم همه BRT سواران این گزارش را امروز بخوانند و همین جا قول می‌دهم در گزارشی دیگر يك‌بار برای همیشه درباره این که شما برای سرودن شاهنامه آیا سکه گرفته‌اید و اگر گرفته‌اید چندصد یا چندین هزار سکه بوده است، گزارشی مبسوط منتشر کنم؛ بخصوص که این روزها (جای شما سبزا!) کلا مردم به مباحث مربوط به سکه حساسیت بالایی دارند.

اگرچه جناب‌تان هر روز از همان بالا کل نوسانات بازار ارز و سکه را زیر ذره‌بین دارید!

سینا علی‌محمدی / گروه فرهنگ و هنر